

## سنجش و کدگذاری در مقالات کیفی: روش‌های خطی و استاندارد سنتی در مقابل روش‌های بین متنی

مریم سادات اخباری درچه<sup>۱</sup>، حمیدرضا عریضی سامانی<sup>۲</sup>، حسین اسکندری<sup>۳</sup>، حمید بیدرام<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۷/۰۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۱۶

### چکیده

هدف این پژوهش بررسی نقدی است که توسط کوفی، هالبورک و اتکینسون (۱۹۹۶)، به نظریه داده بنیاد وارد شده است و برطبق آن، رواج استفاده از نرم‌افزارها در جهت کدگذاری، سبب تأکید بیش از حد بر رویه‌های سنتی کدگذاری، استانداردها و داشتن یک رویه خطی در کدگذاری شده است که می‌تواند در تحلیل‌ها اختلال ایجاد کند. در جهت بررسی این ادعا، ۸ مصاحبه تحلیل وظیفه شناختی از مدیران دو شرکت منطقه‌ای (زیرمجموعه شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی)، تهیه شد و دو گروه متفاوت، اقدام به کدگذاری متن‌ها کردند. گروه اول، بر اساس روش نظریه‌ی داده بنیاد (رویکرد استراس و کوربین) پیش رفتند و از نرم‌افزار NVIVO کمک گرفتند. گروه دوم رویه کدگذاری و تحلیل در مصاحبه تحلیل وظیفه شناختی که توسط کراندل، کلین و هافمن (۲۰۰۶) ارائه شده بود را ملاک قرار دادند و روندی بین متنی را در برگزیدند. در نهایت کدهای ارائه شده، مورد مقایسه قرار گرفت. نتایج حاکی از جملات کدگذاری شده بیشتر و طبقات کاربردی‌تر در گروه دوم بود.

کلیدواژه‌ها: نظریه داده بنیاد، تحلیل وظیفه شناختی، کدگذاری، بین متنی

۱- دانشجوی دکتری رشته روانشناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

۲- استاد تمام گروه روانشناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول) dr.orezyi@edu.ui.ac.ir

۳- استاد تمام گروه روانشناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۴- دانشیار گروه آمار ریاضی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

## مقدمه

مدیریت و منابع انسانی از جمله موضوعاتی می‌باشد که توجه رو به رشدی را در حیطه تحقیقات به خود جلب کرده است. شواهد حاکی از آن است، جوامعی که به منابع انسانی خود متکی بوده و به رشد و آموزش آن توجه می‌کنند در بلندمدت موفق‌تر هستند (عزیز پوریان، اسلام‌پناه، کرم افروز، ملکیان و کاویانی، ۱۳۹۸). از این رو تحقیقات مختلف در این حیطه، با مدت مختلف شکل گرفته است. در این زمینه دانائی فرد و امامی (۱۳۸۶) با شمارش تعداد مقالات ISI با موضوع نظریه‌پردازی داده بنیاد در حیطه کلی و مدیریتی، نشان داده‌اند که رشد این نوع از مطالعات همواره صعودی بوده به گونه‌ای که در حیطه کلی از ۵ مقاله در ۱۹۹۰ به ۴۱۳ مقاله در سال ۲۰۰۷ رسیده است. همچنین رویکرد نظریه داده بنیاد که برای مدت طولانی در حاشیه بود (گیگر و تورلی<sup>۱</sup>، ۲۰۰۳)، با شروع دهه ۱۹۷۰، در مطالعات مختلف در حیطه مدیریت و رفتار سازمانی به کار گرفته شده و به پیش روی خود در این حیطه ادامه داد (استرنکوئیت و چن<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶).

هرچند این بسامد خودبه‌خود نشان‌دهنده اهمیت این مقالات و استفاده از روش نظریه داده بنیاد هست، اما بر این روش تحقیق کیفی انتقاداتی نیز وارد شده است که در این بین می‌توان به مقاله کوفی، هالبروک و آتکینسون<sup>۳</sup> (۱۹۹۶) اشاره کرد. البته رهیافت‌های بعدی که از این روش، ارائه شد (رهیافت ظاهر شونده از گلاسر و رهیافت ساخت گرایانه توسط چارمز) در جهت پاسخ به نقدها، تغییراتی را در روش اولیه (رهیافت نظام‌مند ارائه شده توسط استراس و کوربین) ایجاد کردند (برگر و لوکمان<sup>۴</sup>، ۱۹۶۰؛ ترجمه فریبرز محمدی، ۱۳۹۴).

به‌صورت کلی، هدف سازندگان روش نظریه داده بنیاد، کشف نظریه از دل داده‌هاست و به این ترتیب برای هر پژوهشگر رویایی پدید آورد که با بکار بستن این روش،

- 
1. Geiger & Turley
  2. Sternquist & Chen
  3. Coffey, Holbrook & Atkinson
  4. Berger & Luckmann

می‌توان نظریه‌ای خلق کرد و شاید یک دلیل استقبال زیاد به این روش، همین باشد. نظریه داده بنیاد سطح تمایل به ایجاد مدل‌ها و نظریه‌ها را ارتقا داد و اینک به اصل کلی تبدیل شده است. در رابطه با شروع کار این رویکرد باید گفت، در ابتدا، این روش در جهت گسترش مطالعات علوم اجتماعی، تئوری سازی در این زمینه و مطالعه فرآیندهای اجتماعی پدید آمد و از تلاقی فعالیت گلاسر<sup>۱</sup> (از دانشگاه کلمبیا) و استراس<sup>۲</sup> (دانشگاه شیکاگو) حاصل شد، به این ترتیب که اولی بیشتر آموزش کمی (بخصوص از ناحیه لازارسفلد<sup>۳</sup>) و دومی آموزش کیفی (بخصوص از ناحیه بلومر<sup>۴</sup>) دیده بود. این نظریه نیز، با اینکه به عنوان روشی کیفی معرفی می‌شود و حتی افرادی در دفاع از آن بسیار پرشورانه و پراحساس نوشته‌اند (افشار، ۱۳۹۴)، اما به دلیل همان سرچشمه‌ها، با اثبات‌گرایی مربوط است. در این رابطه باید گفت، پژوهش کیفی و کمی بخصوص از نظر فلسفه زیربنایی و تعریف واقعیت در آن‌ها متفاوت هستند. در تحقیق کیفی واقعیت توسط مشاهده‌گران ساخته می‌شود در حالی که تحقیق کمی واقعیت مستقل از پژوهشگران وجود دارد. در این رابطه می‌توان به (برگر و لوکمان، ۱۹۶۰؛ ترجمه فریبرز محمدی، ۱۳۹۴) اشاره کرد که در بسیاری از متون (گال، بورگ و گال، ۱۹۹۶؛ ترجمه نصر و همکاران، ۱۳۸۲)، برجسته‌ترین اثری دانسته شده که تعریف واقعیت در تحقیق کیفی را ارائه داده است و اتفاقاً این موضوع نقطه اصلی روش‌های مقایسه‌ای بین دو رویکرد در تحلیل داده‌ها، در این تحقیق است. در دو فصل اصلی کتاب آن‌ها، جامعه به عنوان واقعیت عینی و جامعه به عنوان واقعیت ذهنی است. عینیت جهان اجتماعی به این معنی است که انسان با آن به صورت چیزی خارج از خود مواجه می‌شود با این حال عینیت جهان اجتماعی همواره در خطر تبدیل به شیء‌انگاری است که صورت کرانه‌ای جهان عینیت یافته است که قابلیت ادراکش را به عنوان امری انسانی از دست می‌دهد و به صورت یک وجود واقعی غیرانسانی، غیرقابل انسانی شدن و

- 
1. Glaser
  2. Strauss
  3. Lazarsfeld
  4. Blumer

غیرفعال تثبیت می‌شود. این همان چیزی است که سارتر<sup>۱</sup> در انتقاد عقل دیالکتیکی آن را «عملی — غیرفعال» نامیده بود و به موضع اثبات‌گرایان در تحقیقات کمی شباهت دارد؛ اما آدمی به صورتی فعال جهان اجتماعی پیرامون خود را شکل می‌دهد. عملکرد افراد در سازمان‌ها از نظر برگر و لوکمان (با برداشتی از جامعه‌شناسی مشاغل هیوز<sup>۲</sup>) پرورش اجتماعی ثانویه‌ای است که با تغییر میزان پیچیدگی توزیع اجتماعی دانش (مثلاً افراد خبره و ناشی) متفاوت است. رهیافت‌های گوناگون روش نظریه داده بنیاد در این مفاهیم تا حدودی باهم متفاوت‌اند بنابراین توضیحی کوتاه از رهیافت‌های متفاوت و تفاوت‌های آنها، براساس آنچه در فوق ذکر شد، لازم به نظر می‌رسد.

### تغییرات صورت گرفته در نظریه داده بنیاد و رهیافت‌های متفاوت آن

سه رهیافت مسلط در نظریه داده بنیاد، وجود دارد که شامل موارد زیر است: رهیافت نظام‌مند از استراس و کوربین<sup>۳</sup>، رهیافت ظاهر شونده که مربوط به گلاسر است و رهیافت ساخت‌گرایانه توسط چارمز<sup>۴</sup>.

در تمامی این رهیافت‌ها، کدگذاری به‌عنوان پایه شروع تحلیل در روش‌های کیفی، بخصوص در رویکرد نظریه داده بنیاد مورد توجه است. کدگذاری را می‌توان به صورت خط به خط، جمله به جمله، پاراگراف به پاراگراف، صفحه به صفحه و ... انجام داد هر چند واحدهای کوچکتر تحلیل (مانند خط به خط) طبقات توصیفی بیشتری را در ابتدای کار ایجاد می‌کنند. در بیشتر رهیافت‌ها، در ابتدا کدگذاری باز انجام می‌شود که در آن برای پدیده‌ها و وقایع، برچسب‌های توصیفی تولید می‌گردد. در مرحله بعد این کدها، زیر طبقات بزرگ‌تر قرار می‌گیرند. در جهت ارتباط دادن این طبقات و تکمیل آنها در طبقات تحلیلی سطح بالاتر، محقق می‌تواند از پارادایم کدگذاری استفاده کند. یک پارادایم کدگذاری، محقق را به راه‌های خاصی که از طریق آن، طبقات به هم مرتبط می‌شوند،

- 
1. Sartre
  2. Hughes
  3. Corbin
  4. Charmaz

حساس می‌کند. در واقع این روش به محقق اجازه می‌دهد که طبقات را با راه‌های معنی‌دار و سلسله‌مراتبی با طبقات هسته‌ای و حاشیه‌ای، مرتبط سازد. این همان نقطه‌ای است که بین رویکردهای مختلف نظریه داده بنیاد، توافق نظر وجود ندارد. برخی (استراس و کوربین، ۱۹۹۰)، بر استفاده از پارادایم کدگذاری تأکید دارند. این کار به وسیله پرسیدن سؤالات خاص از داده‌ها انجام می‌شود. در بین شکل‌های مختلف نظریه داده بنیاد، استراس و کوربین (۱۹۹۰) به این مرحله، تحت عنوان کدگذاری محوری اشاره دارند. قابل ذکر است که در شیوه کلاسیک از گلاسر و استراس، استانداردهایی وجود دارد که قویاً به عینی‌گرایی وابسته بوده و به وسیله رویکرد اثبات‌گرایی تأیید می‌شود (تیمونن، فولی و کونلون، ۲۰۱۸). در تقابل با آنها، استراس و کوربین (۱۹۹۰ و ۲۰۱۵)، رویکرد خود را با تأکید بر اعتبار داده‌ها و ترکیبی از روش قیاس و استقرایی مطرح کرده و در رابطه با تحلیل داده‌ها، جزئیات بسیار زیادی را عنوان کردند (هیت و کولی، ۲۰۰۴) که به این طریق یک روند و دستور گام‌به‌گام، جهت رسیدن به یک نظریه داده بنیاد خوب، مهیا می‌شود (بریانت، ۲۰۰۹). به عبارتی دیگر، می‌توان گفت، نسخه استراس و کوربین دارای مبانی عینی‌گرا است (چارمز، ۲۰۰۰ و ۲۰۱۳).

افرادی دیگر در رابطه با نظریه داده بنیاد (گلاسر ۱۹۷۸، ۱۹۹۲)، در استفاده از کدگذاری محوری و ایجاد ارتباط‌های ساختاری خاص، احتیاط نشان دادند و در رابطه با کدگذاری محوری، استراس را مورد نقد قرار می‌دهند و معتقد هستند که او در جهت پدیدار شدن تئوری در یک چهارچوب اجباری، ایده اصلی را رها می‌کند (بوئن، ۲۰۰۴). گلاسر (۱۹۷۸)، اعتقاد داشت که داده‌ها خودشان، بهترین منبع برای کدهای نظری هستند (ویلینگ و روجرز، ۲۰۰۸). از دیدگاه وی، نظریه داده بنیاد به دنبال حقیقت نیست بلکه

- 
1. Timonen, Foley & Conlon
  2. Heath & Cowley
  3. Bryant
  4. Böhm
  5. Willig & Rogers

می‌خواهد با استفاده از داده‌های تجربی آنچه در حال روی دادن است را مفهوم‌سازی کند (دانایی فرد، الوانی و آذر، ۱۳۹۲).

چارمز (۱۹۹۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۶) یک نسخه ساختارگرایانه اجتماعی از نظریه داده‌بنیاد، ارائه داد. او بیان می‌کند که طبقات و تئوری‌ها از داده‌ها استخراج نمی‌شوند بلکه در اثر تعامل محقق با داده‌ها پدید می‌آیند. براساس این نسخه از نظریه داده‌بنیاد، محقق یک توضیح، سازمان‌دهی و ارائه از داده‌ها خلق کرده و ایده‌ها را کشف می‌کند نه آنکه آنچه درون داده‌ها وجود دارد را کشف کند. در اینجا، تصمیم‌های محقق، سؤالاتی که از داده‌ها می‌پرسد، راهی که از متد استفاده می‌کند، پیشینه او (شخصی، فلسفی، نظری و روش‌شناختی) و در نهایت یافته‌های او، به رسمیت شناخته می‌شود (ویلینگ و روجرز، ۲۰۰۸). به عبارتی ویرایش‌های اخیر کوربین (کوربین و استراس، ۲۰۰۸، ۲۰۱۵)، نقش منعطف‌تری برای محقق در نظر گرفته و از سختی رویه‌های این رویکرد کاسته‌اند (چارمز، ۲۰۱۳).

علاوه بر موارد فوق، زمینه‌ها و رشته‌هایی که از این رویکردها استفاده می‌کنند، تفاوت دارد. باید توجه داشت که در ابتدا نظریه داده‌بنیاد، در جهت گسترش مطالعات علوم اجتماعی و تئوری‌سازی در این زمینه پدید آمد ولی اخیراً محققان از این روش به‌عنوان یک متد تحلیل نیز استفاده می‌کنند و مصاحبه‌ها را در جهت تولید یک ارائه استراتژیک از تجربه مشارکت‌کنندگان و فهم پدیده زیربنایی و مشخص ساختن طبقات و معنی تجربه‌ها، کدگذاری می‌کنند (رویکردهای جدیدتر در نظریه داده‌بنیاد) که این استفاده از نظریه داده‌بنیاد تا حدودی شبیه تحقیقات پدیدارشناسی است؛ بنابراین زمانی که تمرکز بر روی فرآیندهای اجتماعی، جنبه‌های بیشتری از رویکردهای دینامیک و مفهوم‌سازی را در خود جای می‌دهد و از این طریق محقق سعی می‌کند فرآیندهای اجتماعی، روابط و مفاهیم آن‌ها را از نظر مشارکت‌کننده (مصاحبه‌شونده) ترسیم کند، تحقیق به سمت تمرکز بر روی تجارب فردی مصاحبه‌شونده حرکت کرده و محقق در جهت ساخت جهان درونی مصاحبه‌شونده گام برمی‌دارد (مانند افکار، احساسات، اعتقادات و حافظه مصاحبه‌شونده)

به جای آنکه صرفاً بر روی زمینه اجتماعی، علت‌ها و نتایج تمرکز کند. این رویکرد اخیر تا حدودی شبیه به فرمول‌بندی رفتاری شناختی است که بر طبق آن اعتقادات افراد، هیجانات خاصی را ایجاد کرده و به دنبال آن، انتخاب‌های رفتاری افراد شکل می‌گیرد (ویلینگ و روجرز، ۲۰۰۸). حال که رویکردهای مختلف به نظریه داده بنیاد توضیح داده شد، در ادامه انتقاد کوفی، هالبورک و آتکینسون (۱۹۹۶) به نظریه داده بنیاد بیان می‌شود. البته این انتقادهای بیشتر رویکردهای اولیه (رویکرد استراس و کوربین) را هدف قرار می‌دهد.

هرچند رویکردهای جدیدتر نظریه داده بنیاد، دارای انعطاف بیشتری است ولی کوفی و همکاران (۱۹۹۶) آن را مورد نقد قرار داده و ریشه آن را در استفاده از کامپیوتر در تحلیل داده‌ها می‌دانند. در واقع آنها از کاربرد کامپیوتر در تحلیل داده‌های نظریه داده بنیاد انتقاد می‌کنند. از نظر آنان هرچند به نظر می‌رسد، نرم‌افزارها هیچ نوع عاملیتی جز مساعدت در تلخیص داده‌ها ندارند و کاربران نرم‌افزار خود رابطه بین طبقات را تعریف می‌کنند اما کاربرد کامپیوتر سبب می‌شود کاربران رابطه عمیق‌تری بین طبقات مفاهیم ایجاد نکنند و این به هم‌سطحی شدن و هم خطی شدن روابط بین طبقات مفاهیم منجر می‌شود.

در ادامه این نقد، کوفی و همکاران (۱۹۹۶) اشاره می‌کنند که رابطه ابرمتن<sup>۱</sup> نیز در جستجوی اینترنتی وجود دارد که نوعی رابطه بین متن‌هاست و بینا‌متنیت<sup>۲</sup> نیز نامیده می‌شود (گینوکس<sup>۳</sup>، ۲۰۰۵، پیگی گروس<sup>۴</sup>، ۱۹۹۶). آنها بینا‌متنیت را به کثرت معانی در فمینیسم ربط می‌دهند و از نظریه داده بنیاد انتقاد می‌کنند که نظریه‌های همگرا با مفهوم‌سازی مذکر می‌سازند و به این ترتیب فاصله بین مشاهده‌گر و شرکت‌کنندگان در تحقیق مانند نگرش‌های پوزیتیویستی حفظ می‌شود و واقعیت عینی جهان نمود می‌یابد. از نظر آنان نظریه داده بنیاد به همین دلیل در پیوستار پوزیتیویسم و پست مدرنیسم، در جهت اول ایستاده است. دیدگاه‌های واگرا با برقراری رابطه بین متن‌ها (مثلاً دو متنی که مفهوم‌سازی یک تجربه و مفهوم‌سازی یک فرد ناشی را منعکس می‌کند) انجام می‌شود در حالی که در نظریه

- 
1. hypertext
  2. intertextuality
  3. Gignoux
  4. Piégay-Gros

داده بنیاد، بخصوص هنگامی که مرحله کدگذاری باز تحقیق در جریان است، در سطح کلمه و نه رابطه کلمه با متن و متن‌ها با یکدیگر، به عمق معنی راه نمی‌برد (آنلز<sup>۱</sup>، ۱۹۹۶). در این رابطه، میلیکن و شرایبر<sup>۲</sup> (۲۰۰۱) هم در ساخت‌دهی و شالوده‌شکنی نظریه داده بنیاد خواستار تعمیق معنی از طریق بینامتنیت شده‌اند. در اینجا می‌توان به پژوهش ازهای (۱۳۹۵) اشاره کرد که دو روش کیفی پدیدارشناسی (با رویکرد وان مانن<sup>۳</sup>) و نظریه داده بنیاد را برای ساخت طبقات مفهومی بکار برد که در کدگذاری محوری نظریه داده بنیاد و تجربه زیسته شرکت‌کنندگان در کانون ارزیابی مفهوم استرس شرکت‌کنندگان بود. او دریافت که این دو روش با هم تفاوت دارند اما رویکرد نظریه داده بنیاد به مفهوم واقعیت عینی نزدیکتر و عمق معنی در روش پدیدارشناسی بیشتر است. همچنین طبقه‌ای که در نظریه داده بنیاد پدید آمد به مدل رفتاری<sup>۴</sup> و روش پدیدارشناسی به مدل ذهنی<sup>۵</sup> قرابت بیشتری داشت.

در جهت بررسی این انتقادات، هدف این مقاله مقایسه کدهای حاصل از روش نظریه داده بنیاد، براساس رهیافت نظام‌مند از استراس و کوربین و کدهای حاصل از روش تحلیل وظیفه شناختی از کرنال و همکاران (۲۰۰۶) قرار گرفت. به این نحو رهیافت اولیه از نظریه داده بنیاد که شکل اولیه و اصلی این روش است و بسیاری از انتقادات مستقیماً معطوف به آن است با شیوه‌ای دیگر که کدگذاری ملاک کارش بوده ولی بسیاری از مقررات شیوه استراس و کوربین را کنار گذاشته است، مورد مقایسه قرار گرفته و به این طریق صحت انتقادات وارده، بخصوص در زمینه‌ی کدگذاری محوری و استفاده از کامپیوتر در کدگذاری، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

- 
1. Annells
  2. Milliken & Schreiber
  3. Van Mannen
  4. Behavioral model
  5. mental model



## روش

روش پژوهش حاضر کیفی بوده و به علت استفاده از دو روش متفاوت، در هر روش نیز از یک رویکرد متفاوت استفاده شده است. رویکرد اثبات‌گرایی در روش نظریه داده بنیاد (به علت استفاده از روش نظام‌مند از استراس و کورین که ریشه‌های اثبات‌گرایی دارد) و رویکرد پدیدارشناسی در روش تحلیل وظیفه شناختی، ملاک کار قرار گرفته است. در رابطه با رویکرد پدیدارشناسی باید گفت، علت این انتخاب بر این اساس است که در روش پدیدارشناسی، اساساً تجربه زیسته یا جهان زندگی، مطالعه می‌شود. این روش در پی آن است که معانی را آن‌چنان که در زندگی روزمره زیسته می‌شود، آشکار نماید (سیگارودی، دهقان نیری، رهنورد، نوری سعید، ۱۳۹۱)؛ به عبارت دیگر در پدیدارشناسی، برداشت‌ها و احساسات افراد مورد مطالعه قرار می‌گیرد (منظمی تبار، کرد نوقایی، رشید و یعقوبی، ۱۳۹۸) با توجه به اینکه، موارد مورد تحلیل، تجارب مستقیم افراد و ادراک آنها بوده است و محققین به دنبال کشف معانی در این تجارب بوده‌اند، رویکرد پدیدارشناسی ملاک کار قرار گرفت.

نمونه مورد نیاز این پژوهش، از دو شرکت منطقه‌ای، زیرمجموعه شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی ایران، انتخاب شدند. نمونه شامل دو گروه بود که گروه اول شامل ۴ نفر از مدیران خبره و با تجربه در دو سازمان فوق بودند که به روش نمونه‌گیری طبقه‌ای هدفمند انتخاب شدند. به صورت کلی، افراد خبره، افرادی هستند که عملکرد قابل‌اعتمادی در حیطه مورد نظر از خود نشان داده است. به عبارت دیگر این افراد دارای توانایی و دانش عمیقی در حیطه مربوطه بوده که به واسطه تجارب متعددشان در این حیطه، به دست آمده است (دیو، رید، ساراسواتی و ویلتبانک، ۲۰۰۹)؛ بنابراین، براساس هدف این پژوهش، مدیران خبره، بر این اساس انتخاب شدند که دارای حداقل ۱۰ سال سابقه کاری (عامل تجربه) در سمت مدیریت بوده (مدیر میانی یا مدیر ارشد) و براساس ارزیابی‌های سالانه شرکت، در ۴ سال اخیر، نمره A، در عملکرد کسب کرده بودند (عامل توانایی و دانش). در رابطه با حجم نمونه نیز، از روش اشباع استفاده شد. به عبارت دیگر نمونه‌گیری تا

رسیدن به مورد زائد (موردی که پس از آن اطلاعات جدیدی به دست نمی‌آید) ادامه داشت (گال، بورگ، گال، ۱۳۸۲).

گروه دوم، شامل ۴ مدیر در همان شرکت‌های دولتی بوده که از نظر تجربه، دانش و توانایی، تفاوت قابل توجهی با گروه اول داشتند. دارای حداکثر ۵ سال سابقه کاری، در سمت مدیریتی بوده (عامل تجربه) و نسبت به گروه اول دانش و تجربه‌ی کمتری داشته و ارزیابی عملکرد سالانه سازمان، درجه‌ای کمتر از A را برای آنها ثبت کرده بود. در انتخاب افراد دو گروه، نظر مدیر آن منطقه (بالاترین مقام آن شرکت) و نمره عملکرد سالانه افراد، بسیار تأثیرگذار بود. روش انتخاب این افراد، مانند مرحله‌ی قبل، نمونه‌گیری طبقه‌ای هدفمند بوده و بر اساس اشباع، با این تعداد از افراد مصاحبه شد (گال، بورگ و گال، ۱۳۸۲). قابل ذکر است، تمامی شرکت‌کنندگان به نحوی انتخاب شدند که اهم وظایف آنها، وظایف مدیریتی باشد (برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، هدایت و رهبری و کنترل). در جدول ۱، اطلاعات توصیفی افراد نمونه ارائه شده است.

جدول ۱: جدول توصیفی شرکت‌کنندگان

میانگین	بزرگترین مقدار	کوچکترین مقدار		
سن	۵۱	۶۰	۳۹	
سابقه کار	۱۴/۵	۲۰	۱۰	گروه خبره
تحصیلات	-	دانشجوی دکتری	لیسانس	
سن	۴۰	۴۴	۳۶	
سابقه کار	۴	۶	۳	گروه ناشی
تحصیلات	-	فوق لیسانس	لیسانس	

در رابطه با روش اجرا، با هر فرد شرکت‌کننده، یک مصاحبه نیمه ساختاریافته تحلیل وظیفه شناختی، اجرا شد. روش مصاحبه براساس راهنمای تدوین شده توسط کرنال و همکاران (۲۰۰۶) برای تحلیل وظیفه شناختی، شکل گرفت. برای اجرای این مصاحبه، ۳ مرحله طی شد. در مرحله‌ی اول شرح شغل‌ها، آموزش‌ها، گزارش‌ها، مواد آموزشی و کلیه مدارک مرتبط با سمت افراد نمونه، در سازمان موردنظر مطالعه و بررسی شد. به این طریق

مصاحبه‌گران با شغل، وظایف، شرایط کاری هر فرد مورد مصاحبه و سازمان او آشنا شدند. در مرحله دوم، جلسه‌ای جداگانه با هر شرکت‌کننده، برگزار شد. در هر جلسه یک مدیر و سه ارزیاب حاضر بوده و هر جلسه حدوداً ۳ ساعت به طول انجامید. از مدیران خواسته شد که مهم‌ترین وظایف خود که وقت زیادی را از آنها می‌گیرد و بار شناختی زیادی نیز دارد نام ببرند. سپس این وظایف را براساس الویتی که دارند، مرتب کنند. جلسه بر اساس سه وظیفه مهم‌تر ادامه پیدا کرد. اولین وظیفه در نظر گرفته شد و از مصاحبه‌شونده خواسته شد که گام‌های لازم برای انجام وظیفه را نام ببرد. سپس از مصاحبه‌شونده خواسته شد تجربه‌ای را در مدت کاری خود که با آن مواجه بوده، شخصاً برای آن اقدامات لازم را انجام داده است و در بردارنده وظیفه ذکر شده می‌باشد را بیان کند. سپس خط زمانی داستان ذکر شده، رسم گردیده و ارزیابان با طرح سؤالاتی (مانند نشانه‌ها، اطلاعات و دانش مورد نیاز، راهنماها و غیره) در مورد تجربه‌ی بیان‌شده، به بررسی عمیق‌تر آن پرداختند. این روند برای وظیفه دوم و سوم نیز انجام شد.

در جهت تحلیل متن‌های به دست آمده (شامل ۸ مصاحبه از دو گروه) از دو تکنیک استفاده شد. یکی تکنیک مورد استفاده در کدگذاری در روش نظریه داده بنیاد (براساس رهیافت نظام‌مند از استراس و کوربین) و دیگری تکنیک ارائه شده توسط کرنندال و همکاران (۲۰۰۶) که برای تحلیل داده‌های حاصل از تحلیل وظیفه شناختی، ارائه داده‌اند.

در این راستا دو گروه دوفره از دانشجویهای دکتری روانشناسی انتخاب شدند. به گروه اول، روش تحلیل داده‌ها بر اساس مقایسه بین متن‌ها (فرامنتی) و راهنمای ارائه شده توسط کرنندال و همکاران (۲۰۰۶)، آموزش داده شد. از این گروه خواسته شد در جهت خلاصه کردن داده‌ها، از هیچ نرم‌افزاری استفاده نکنند. به این نحو از هر گونه احتمال خطی شدن تحلیل و کم شدن رابطه کدگذاران با متن، جلوگیری شد.

این گروه برای تحلیل داده‌ها، لازم بود چند مرحله را طی کنند. در مرحله اول کامل بودن اطلاعات و عدم وجود تناقضات بین اطلاعات سه ارزیاب بررسی شده و سؤال اصلی معین شد (در اینجا سؤال اصلی، تفاوت موجود بین گروه خبره و ناشی می‌باشد). مرحله

دوم ساختاردهی داده‌ها بود که به جدا کردن و تقسیم داده‌ها به روش‌های مختلف در جهت درک الگوی موجود در داده‌ها، اختصاص داشت. در این مرحله تمرکز بر داده‌ها و مصاحبه‌های فردی بود. مرحله سوم کشف معنا با هدف یافتن نکات مهم معنایی بود. در این مرحله، گروه تحلیل‌کننده فراتر از داده‌های فردی رفته و در کل متن‌ها و مصاحبه‌ها، در جستجوی سرنخ‌های مهم و معناها بودند. به عبارت دیگر در این مرحله، تحلیل به صورت فرامتنی بوده و افراد همزمان نکات هم‌ی سناریوها را در نظر می‌گرفتند و به مقایسه گروه‌ها و متن‌ها پرداختند. در واقع در این شیوه چندین گزینه متفاوت به کدگذاران ارائه شده و کدگذاران مشخص می‌کردند که از کدام روش، متن را دنبال کنند. به این ترتیب، به جای ارائه یک سیر خطی از اطلاعات، کدگذاران روابط بین متن‌ها را کشف می‌کردند (نیلسون، ۱۹۹۰). مرحله چهارم و آخر ارائه داده‌های به دست آمده بود. در این راستا گروه تحلیل‌کننده الگوی کلی، نشانه‌ها و نحوه‌ی ارتباط عناصر کلیدی در داده‌ها را، ارائه داده و در نهایت طبقات اصلی کدهای به دست آمده در دو گروه خبره و ناشی را ارائه دادند (کرنال، کلین و هافمن، ۲۰۰۶).

گروه دوم، تحت آموزش روش نظریه داده بنیاد و اصول کدگذاری آن براساس روش استراس و کوربین (با استفاده از کتاب استراس و کوربین، ۱۹۹۰؛ ترجمه بیوک محمدی، ۱۳۹۳) قرار گرفتند و به وسیله نرم‌افزار NVIVO، کدگذاری را انجام دادند. با توجه به اینکه هدف پژوهش، مقایسه طبقات حاصله از کدگذاری در این دو روش بود، از افراد خواسته شد تنها کدگذاری باز و محوری را انجام دهند. این گروه، متن مصاحبه‌ها را تک‌تک انتخاب و سپس کدگذاری کرده و بعد از پایان کدگذاری مصاحبه‌ی انتخاب‌شده، کدگذاری مصاحبه‌ی بعدی را شروع کردند. این گروه در ابتدا مفاهیم، سپس مقوله‌ها و کدهای محوری را ساختند. باید توجه داشت که کدگذاری باز و محوری وابسته به هم بوده و در طی جریان تحلیل، تحلیل‌گر بین آنها در حال رفت و برگشت است. در اینجا، برخلاف گروه اول، یک تحلیل بین متنی وجود ندارد؛ یعنی مقایسه بین متن‌ها و گروه‌ها، در جهت کشف معنی (مرحله سوم در گروه تحلیل وظیفه شناختی) انجام نمی‌شود. همان‌طور

که گفته شد، این گروه از نرم‌افزار NVIVO استفاده کرد. این نرم‌افزار یکی از نرم‌افزارهای تخصصی تحلیل داده‌های کیفی است که به صورت همزمان امکان تئوری سازی و شبکه مفهومی را دارا است و امکانات فراوانی برای تحلیل داده‌های کیفی دارد (بهشتی و رضایت، ۱۳۹۴). در نهایت گزارش دو گروه با یکدیگر مقایسه شد.

### یافته‌ها

در جدول ۲، مقوله‌های حاصل از دو گروه تحلیل، از هر دو گروه مدیران خبره و مدیران ناشی، ارائه می‌شود. قابل ذکر است در این مقاله، هدف شناسایی تفاوت‌های شناختی دو گروه مصاحبه‌شونده خبره و ناشی نیست (این مسئله در مقاله‌ای دیگر بررسی شده است)، بلکه تفاوت مقوله‌ها و مفاهیم در بین دو گروه کدگذار بررسی می‌شود. لازم به ذکر است، در مواقعی که از واژه مشابه، در ستون مربوط به مصاحبه‌شونده ناشی استفاده شده است، به معنای وجود کد مشابه با گروه مصاحبه‌شونده‌های خبره است.

جدول ۲: کدهای حاصل از دو گروه تحلیل‌کننده

کدهای حاصل از گروه اول (کدگذاری براساس روش نظریه داده بنیاد بر اساس راهنمای استراس و کوربین)		کدهای حاصل از گروه دوم (کدگذاری براساس راهنمای کرنالد و همکاران، ۲۰۰۶)	
مقوله‌ها در مصاحبه‌شونده‌های خبره	مقوله‌ها در مصاحبه‌شونده‌های ناشی	مقوله‌ها در مصاحبه‌شونده‌های ناشی	مقوله‌ها در مصاحبه‌شونده‌های خبره
توجه به اخطارها و نشانه‌ها	مشابه	درک اهمیت محور بحث	مشابه
درک اهمیت موضوع	مشابه	عدم ادامه روند حاکم بدون تفکر	ادامه روش قبلی
کسب اطلاعات اولیه و بررسی هماهنگی بین آن‌ها	مشابه	عدم تصمیم‌گیری زودهنگام	تصمیم‌گیری سریع و بدون بررسی
شناسایی علت‌ها	مشابه	دادن دستورالعمل به افراد برای حل مشکل	دستور انجام کارها به صورت دستوری و بدون توجیه

مشورت کردن	برگزاری جلسات	استفاده از منابع اطلاعاتی چندگانه	مشابه
شنایی مدل‌های ذهنی افراد	مشابه	شناسایی موانع احتمالی	مشابه
توضیح اهمیت مسئله برای دیگر افراد دخیل در مسئله	شناسایی افرادی که در مسئله تأثیرگذار یا تأثیرپذیر هستند	کمک گرفتن و مشورت	مشابه
ارائه دستورات لازم به افراد	مشابه	درک اهمیت نیروی انسانی	مشابه
دیدار مستقیم و مذاکره با افراد مرتبط	توجه افراد درگیر در مسئله	ریسک‌پذیری	تکیه بیش از حد به قانون
حضور مستقیم در موقعیت‌ها	اشاره به مسئولیت‌ها و وظایف دیگران	حضور شخصی در موقعیت	حفظ مراتب قدرت و سلسله‌مراتب
ایجاد زمینه مناسب برای شروع کار	-	تحمل ابهام	بدیهی دانستن نتایج و مسیرها
شناسایی موانع احتمالی	مشابه	استفاده از اصول متقاعدسازی و تغییر نگرش	توجه به نشانه‌ها
نگرش مثبت به نیروی انسانی	مشابه	توجه به اصول ارتباط مؤثر	فرضیه‌سازی
اهمیت ارتباطات در حل موانع	موارد تسهیل‌کننده مسیر	درک زمان‌بر بودن اعمال تغییرات	مشابه
تصمیم‌گیری برای حل مشکلات	ارائه راه‌حل‌های ممکن	تصمیم‌گیری سریع و بهنگام	-
پیگیری نتایج تصمیمات اتخاذشده	مشابه	تصمیم‌گیرنده نهایی در مسائل	ساخت فرضیه بدون ارائه راه‌حل و پیگیری
القای حس مثبت به افراد	نگرش منفی به نیروی انسانی	برخورد متفاوت با معترضان براساس موقعیت	مشابه
هدایت ذهن افراد	تصمیم‌های محتمل	پیگیری عملکرد	مشابه

بازخورد اصولی به افراد	نادر بودن حادثه	پذیرش مسئولیت و اشتباه خود	عدم مسئولیت‌پذیری
آگاهی به سؤالات و مسائل احتمالی قبل از ورود به جلسات مذاکره	نیاز به زمان برای تغییر	ارتباط نزدیک با کارکنان زیرمجموعه	-
عینی کردن اطلاعات	-	خودکارآمدی در عمل	-
جلب موافقت مقامات استانی و سیاسی در تصمیمات اتخاذ شده	-	هماهنگی با زیرمجموعه	-
اعتقاد به عدم اثربخشی تنبیه	-	پیش‌بینی مسیر	-

در ادامه به مقایسه طبقات ارائه شده در دو گروه کدگذار "تحلیل وظیفه شناختی" و "نظریه داده بنیاد" همراه با ذکر مثالی از آنها پرداخته می‌شود. با توجه به اینکه دو گروه از افراد متفاوت با آموزش و متد متفاوت، متن‌ها را تحلیل کرده‌اند، وجود تفاوت بین دو گروه بدیهی به نظر می‌رسد بنابراین در اینجا صرفاً تمرکز بر روی کدهای اصلی‌تر و تفاوت‌هایی قرار گرفت که از نظر استفاده کاربردی و مفهومی، برجسته‌تر به نظر می‌رسیدند. در جهت جلوگیری از پراکندگی، تفاوت‌های شناسایی شده در جدول‌های جداگانه ارائه شده و چند نمونه از کدها، جملات و کد فرد مصاحبه‌شونده ارائه شده است.

جدول ۳: جملاتی که تنها در یک روش کدگذاری شده‌اند و در روش دیگر مورد غفلت قرار گرفته‌اند

روش گروه	جمله	تحلیل وظیفه شناختی	نظریه داده بنیاد
		عنوان کد	عنوان کد
	من به‌عنوان یک مدیر جرنش را دارم که برای اولین بار این کار را انجام دهم.	ریسک‌پذیری	عدم کدگذاری جمله
افراد	استفاده از روابط غیررسمی در پیش برد مذاکرات	استفاده از اصول متقاعدسازی و تغییر نگرش (زیر کد: مذاکره)	عدم کدگذاری جمله
خبیره	براساس خواست معترضان به بخش‌نامه جدید، تغییراتی در بخش‌نامه اعمال کردم	خودکار آمدی در عمل (زیر کد: تغییر بخش‌نامه)	عدم کدگذاری جمله
	انجام مذاکره با مخالفان به‌صورت دوستانه	استفاده از اصول متقاعدسازی و تغییر نگرش (زیر کد: اصول مذاکره / استفاده از ارتباطات غیررسمی)	عدم کدگذاری جمله
افراد		موردی دیده نشد	
ناشی			



همان‌گونه که در جدول ۳، مشاهده می‌شود، در روش تحلیل وظیفه شناختی، حجم بیشتری از متن کدگذاری شده است و جملات بیشتری، زیر عنوان کدهای مختلف قرار گرفته‌اند درحالی‌که همین جملات در گروه روش نظریه داده بنیاد مورد غفلت قرار گرفته و توجهی به اهمیت آنها نشده است. قابل ذکر است، حالت برعکس این موقعیت مشاهده نشد. به عبارت دیگر تمامی جملاتی که در روش نظریه داده بنیاد، کد دریافت کرده بودند، در روش تحلیل وظیفه شناختی نیز کد دریافت کردند.

یکی دیگر از تفاوت‌های کدهای ارائه شده در دو گروه، مربوط به نام کدها است که در جدول ۴، به آن پرداخته شده است. هر دو گروه، ۸ متن مصاحبه یکسان داشتند با این وجود موارد زیادی مشاهده شد که جملات و متن‌های یکسان، در گروه "تحلیل وظیفه شناختی" و گروه "نظریه داده بنیاد"، کد یکسان یا هم معنایی کسب نکرده‌اند. با توجه به اینکه دو گروه متفاوت کدگذاری را انجام داده‌اند، یکسان نبودن نام کدها امری طبیعی است؛ بنابراین سعی شده است در جدول ۴، تفاوت‌هایی آورده شود که نام کدها از نظر معنی مشابه نبوده و به فراوانی بیشتری در متن‌ها دیده شده‌اند.

جدول ۴: جملاتی که دو کد متفاوت دریافت کرده‌اند یا در صورت نام مشابه در کدگذاری اولیه، در ادامه مسیر (در کدگذاری محوری و طبقه‌بندی) جایگاه متفاوتی را کسب کرده‌اند.

روش گروه	جمله	تحلیل وظیفه شناختی	نظریه داده بنیاد
		کد	کد
		قسمت ۱	
	اجرائی کردن طرح جدید سخت بود و حتی دیگر مسئولین در استان‌های دیگر به موفقیت آن شک داشتند.	ریسک‌پذیری	مفهوم: "وجود ابهام" مقوله: "موانع"
		قسمت ۲	
	به کارمند ناراضی از شغلش به صورت غیرمستقیم، قسمت‌هایی که امکان انتقال به آنجا و استفاده از توانایی‌اش بود را معرفی کردم (کارمندی از شغلش ناراضی بوده و به دنبال جابجایی است)	استفاده از اصول متقاعدسازی و تغییر نگرش (زیر کد: اصول مذاکره / هدایت ذهن افراد)	هدایت ذهن افراد
خبره	تأکید بر نقاط قوت فرد مقابل در مذاکره	استفاده از اصول متقاعدسازی و تغییر نگرش (زیر کد: ایجاد حس مثبت در فرد)	القای حس مثبت به افراد
	در جلسه‌ای به کارمند خطاکار بازخورد داده و با ذکر نمونه‌های رفتاری، خطاهای وی را بیان کردم. به‌عنوان مثال به او گفتم شما در تاریخ... ساعت ۸ آمدید و ۳ سمت را ترک کردید و خبر هم ندادید یا چرا به نامه‌ی فلانی پاسخ ندادی؟	توجه به اصل ارتباطات مؤثر (زیر کد: بازخورد اصولی همراه با مستندات)	بازخورد اصولی به مسئول
		قسمت ۳	
ناشی	در برخورد با کارمندی که به صورت مؤثری کار نمی‌کند، یک قسمت دیگر که متناسب با سمت او است را در نظر گرفته و فرد را جایگزین کردم	تصمیم‌گیری سریع و بدون بررسی	تصمیم‌های محتمل

توجیه افراد مرتبط	موانع احتمالی	مسائل ایمنی یکی از موانعی است که باید حل شود و افراد توجیه شوند
-------------------	---------------	---

در جدول ۴، در قسمت ۱، گروه اول، به مقوله‌ای به نام "ریسک‌پذیری" دست یافتن که به خطرپذیری و ریسک‌پذیری مدیران خبره اشاره داشت. گروه دوم این جملات را زیر طبقه "وجود ابهام" برده و جز شرایط زمینه‌ای قرار دادند که پدیده (تصمیم‌چالشی موجود در سناریوها) در این زمینه اتفاق افتاده است.

در قسمت ۲، در گروه تحلیل وظیفه‌شناختی، یک طبقه و مقوله با نام "اصول متقاعدسازی و تغییر نگرش" دیده می‌شود که بسیاری از جملات و تکنیک‌ها در جهت اثرگذاری بر روی مخاطبان، قانع‌سازی دیگران، همراه کردن افراد و پیش برد یک مذاکره را در برمی‌گیرد. در روش نظریه‌ی داده بنیاد، هرچند تعداد زیادی از این جملات و تکنیک‌ها شناسایی شده‌اند ولی با توجه به مدنظر قرار دادن کدگذاری محوری در هنگام کدگذاری باز و اولیه، آنها را صرفاً جدا جدا و در قسمت کنش‌ها و واکنش‌های افراد خبره و شرایط میانجی، ذکر کرده‌اند. این اتفاق در مورد کد "اصول ارتباطات مؤثر" نیز دیده می‌شود که به‌عنوان یک کد مهم در روش تحلیل شناختی وظیفه‌شناسایی شد. این کد به اصول ارتباطات، انتخاب رسانه مناسب، بازخورد دادن، برقراری ارتباط با افراد بیرون سازمانی، سرپرستان، همکاران و زیردستان اشاره دارد. در اینجا نیز هرچند این جملات و زیرکده‌ها شناسایی شده‌اند ولی بدون اشاره به اینکه این زیرکده‌ها، اصول ارتباطی هستند، در قسمت کنش‌ها، به‌صورت پراکنده گزارش شده‌اند.

در قسمت سوم، به یک کد متفاوت، در گروه مصاحبه‌شونده ناشی اشاره شده است. کدی که گروه تحلیل وظیفه‌شناختی به آن دست یافته‌اند، یک نقد بوده و تصمیم‌گیری سریع و بدون بررسی مدیران ناشی، در مواجهه با مشکل را نشان می‌دهد ولی همین جملات در گروه نظریه داده بنیاد، تحت عنوان "تصمیم‌های محتمل" یاد شده است.

## بحث و نتیجه‌گیری

مطالعات کیفی و کدگذاری متون، در رشته‌های مختلف از جمله حیطه سازمان و مدیریت، روندی رو به رشد دارد. با توجه به استفاده از روندهای کدگذاری مطابق با استانداردها، به‌خصوص در رابطه با نظریه داده بنیاد، این پژوهش به بررسی یکی از نقدهای وارد شده به این شیوه‌ی کدگذاری پرداخته است.

در این راستا نتایج حاصل از مصاحبه تحلیل وظیفه شناختی دو گروه از مدیران خبره و ناشی را که در واقع تجارب واقعی این افراد در زمینه‌ی وظایف مدیریتی خود بود، به وسیله دو گروه متفاوت و با دو آموزش متفاوت، کدگذاری شده و در نهایت کدها و طبقات گزارش شده به وسیله دو گروه، مقایسه شد. این مقایسه چندین نکته را آشکار کرد که این تفاوت‌ها در دو شکل متفاوت خود را نشان داد.

دسته اول تفاوت‌ها، مربوط به جملاتی بود که تنها در روش کدگذاری کرندال و همکاران (۲۰۰۶)، کد دریافت کردند ولی در روش نظریه داده بنیاد، به آنها توجهی نشده بود. شاید بتوان علت این مسئله را در این دانست که در روش کراندال، همه‌ی متن‌ها (بخصوص متن‌های افراد خبره در مقابل متن‌های گروه ناشی) مدنظر قرار می‌گیرند و تحلیل گران هنگام کدگذاری مصاحبه‌های مختلف را همزمان مدنظر قرار می‌دهند. به عبارتی دیگر، هر جا نیاز به اطلاعات بیشتر باشد، به پاسخ‌های دیگر افراد مراجعه کرده و نحوه‌ی استدلال و پاسخ‌دهی آنها را مدنظر قرار می‌دهند تا بتوانند به پاسخ‌هایی فرد موردنظر، کد مناسبی را اطلاق کنند (روشی بین متنی) و در پی آن قادر هستند تفاوت‌ها، شباهت‌ها و نکات بیشتری را شناسایی کنند. در روش تحلیل براساس نظریه داده بنیاد، کدگذاران متن مصاحبه‌ها را به ترتیب بررسی کرده، کدگذاری کرده و کنار گذاشتند و بعد از آن متن مصاحبه‌ی بعدی را بررسی کردند که گویا همین امر، دید آنها را نسبت به گروه اول محدودتر کرده است. هرچند در نهایت، همه‌ی کدها در کنار هم بررسی می‌شوند ولی عدم مقایسه خود متن‌ها در یک‌زمان، دید کدگذاران را محدود می‌کند.

دسته دوم تفاوت‌ها مربوط به جملاتی است که کدهایی با معنای متفاوت دریافت کردند. در این بین دو کد "اصول متقاعدسازی و تغییر نگرش" و "توجه به اصول ارتباطات مؤثر" در گروه کرن‌دال، خودنمایی بیشتری می‌کند که بسیاری از جملات و مفاهیم را در خود جای داده‌اند. در واقع مرحله‌ی سوم در تحلیل داده‌ها در روش کرن‌دال، امکان مقایسه گروه‌ها و تمامی متن‌ها را به صورت همزمان داده است و این مقایسه بین متنی سبب پدید آیی طبقات کاربردی در این گروه شده است که می‌توان برای انتخاب و آموزش مدیران، از این مفاهیم و کدها استفاده کرد. هرچند همین جملات در گروه نظریه داده بنیاد نیز، کدگذاری شده‌اند ولی با توجه به مدنظر قرار دادن کدگذاری محوری در هنگام کدگذاری باز و اولیه، آنها را صرفاً جدا جدا و در قسمت کنش‌ها و واکنش‌های افراد خبره و شرایط میانجی، ذکر کرده‌اند. به نظر می‌رسد این عدم جمع‌بندی هرچند عینی‌تر است ولی کاربردی بودن و بینش شناختی را از بین برده است.

در رابطه با گروه مصاحبه‌شونده مدیران ناشی، نیز با دو کد متفاوت "تصمیم‌گیری سریع و بدون بررسی" در گروه کرن‌دال و کد "تصمیم‌های محتمل" در گروه نظریه داده بنیاد مواجه هستیم که کاملاً بار ارزشی متفاوت داشته و یکی مثبت و دیگری منفی است. در روش کدگذاری کرن‌دال به این نکته توجه شده که فرد ناشی، به عنوان اولین راه‌حل، به جابجایی اشاره می‌کند (برخلاف خبره که بررسی‌های اولیه زیادی را انجام داده). این گروه، متوجه شده است که هرچند مصاحبه‌شونده ناشی این جمله را به عنوان یک راه‌حل ارائه می‌دهد ولی در مقایسه با فرد خبره، خیلی سریع و بدون بررسی و کسب اطلاعات، این راه‌حل را داده است که طبیعتاً این نتیجه حاصل از مقایسه متن‌ها با یکدیگر است. ولی در نظریه داده بنیاد این جمله را جزء "راهکارها و تصمیم‌های محتمل" می‌گذارد که هرچند عینی است ولی نکته مهمی را در تمایز خبره و ناشی از دست داده است.

به نظر می‌رسد نتایج تأییدی بر ادعای کوفی و همکاران (۱۹۹۶) باشد. آنها، بیان می‌کند که با استفاده از کامپیوتر و نرم‌افزارها در روند کدگذاری تحقیقات کیفی، روند کد دادن، ارتباط برقرار کردن بین کدها، شناسایی کدهای تکراری و همپوشانی کدها و

بازیابی کدهای داده شده تسهیل می‌گردد. در واقع این تکنولوژی مزیت‌های بسیاری از جمله سرعت بالاتر و جستجوی راحت را برای محقق به ارمغان می‌آورد. همچنین محقق قادر است یادداشت‌های مختلفی برای هر کد تنظیم کند. همین مزیت‌ها، علاقه به استفاده از نرم‌افزارها را به شدت رشد داده است. این علاقه به استفاده از نرم‌افزارها در روش نظریه داده بنیاد تأکید بیشتر داشته و سبب شده است که دیگر رویکردها مورد غفلت قرار گیرند به شکلی که محققان ممکن است به سمت قبول یک سری از استراتژی‌های کدگذاری معرفی شده توسط نرم‌افزارهای تحلیل مخصوص نظریه داده بنیاد، پیش روند (لونکیلا، ۱۹۹۵). در واقع هدف انکار ارتباط نظریه داده بنیاد و کدگذاری و یا ارزش استفاده از نرم‌افزارها نیست بلکه خطری که در کمین است ارتباط نزدیک غیرضروری نظریه داده بنیاد، کدگذاری و نرم‌افزارها است. تأکید بیش از حد بر رویه کدگذاری و استانداردهای انجام این کار، می‌تواند خطر ساز باشد. در واقع رشد توجه به تحقیقات کیفی که همزمان با پایبندی به قانون‌های سنتی است و استفاده از قوانین کدگذاری در نرم‌افزارها نیز بر آن تأکید می‌گذارد، می‌تواند منجر به تحمیل استانداردهای غیر مفید باشد (فیلدینگ و لی، ۱۹۹۵). شاید بتوان گفت، تحقیقات کیفی به وسیله پیروی از یک سری از سبک‌ها و سنت‌ها که در استانداردهای و رویه‌های مکانیکی دارد، رشد پیدا نکرده و این سبک نمی‌تواند یک جانشین مناسب برای گرندد باشد که با داده‌ها در کل فرآیند تحقیق تعامل دارد (کوفی و همکاران، ۱۹۹۶).

در مقابل این محدودیت‌ها که در کدگذاری داده بنیاد وجود دارد، روش تحلیل و کدگذاری در روش کرنال، صریحاً بیان می‌کند که راه‌های زیادی برای ساختاردهی به داده‌ها وجود دارد مانند دسته‌بندی کردن محتواهای خاص، مرتب کردن عناصر داخل طبقات، مشخص کردن فاصله‌های بحرانی در هر حادثه یا حتی شمارش رخدادها و... در واقع کدگذاران باید به دنبال راه‌های مختلف برای بخش‌بندی، مرتب کردن، طبقه‌بندی و دادن کد به داده‌ها بگردند و در مرحله‌ی بعد، از تمرکز بر داده‌های فردی فراتر رفته و در

---

1. Lonkila

2.- Fielding & Lee

جستجوی داستان موجود در کل داده‌ها می‌پردازند. برای این هدف نیز راه‌های مختلفی پیش روی تحلیل‌کنندگان قرار می‌دهد مانند فهرست بندی و طبقه‌بندی کدها داخل واحدهای بزرگتر، توصیف نظم داده‌ها به وسیله مشخص کردن الگوی آنها، مشخص کردن فاصله‌ها و توصیف‌های متن‌ها و بخش‌های مختلف، مقایسه شباهت و تفاوت گروه‌ها و افراد و غیره (کرنندال و همکاران، ۲۰۰۶).

در این راستا، ویز، بیان می‌کند که فرآیند تحقیقی تکراری، بسیار دقیق و همراه با جزئیات در نظریه داده بنیاد، سبب معرفت‌شناسی دقیق و عینی این رویکرد گشته است که همین امر، باعث شده تحلیل‌ها و خلاقیت‌های محققین محدود شود و محقق می‌تواند محدودیت‌های ناشی از این رویه محکم و غیر منعطف را در تفسیر داده‌ها احساس کند. در واقع مقررات موجود در تحقیق، داده‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد که می‌تواند منجر به نسبت سود-هزینه پایین شود. به عبارتی، رویکرد واقعیت‌گرا و عمل‌گرا نسبت به اثربخشی تحقیق، جایگاه بالاتری را کسب می‌کند که محدودیت محققان در افکار و ایده‌هایشان را به دنبال دارد (باتورینا<sup>۱</sup>، ۲۰۱۵). همان‌طور که در قسمت قبل دیده شد، نتایج به دست آمده در این پژوهش، تأییدی بر این صحبت می‌باشد.

همچنین در اینجا، می‌توان ریشه‌های اثبات‌گرایی روش نظریه داده بنیاد را نیز علت نتایج این پژوهش دانست. در این رابطه باید گفت که هدف اصلی نظریه داده بنیاد، استخراج تئوری از خود داده‌ها است یعنی با کمک روش استقرا، ایده‌های جدید را پرورش دهد. مشکلی که اینجا وجود دارد؛ عدم توجه کافی به نقش محقق است. در نظریه داده بنیاد فرض می‌شود که خود داده‌ها حرف می‌زنند درحالی که منتقدان به اثبات‌گرایی بیان می‌کنند که همه مشاهدات براساس یک چشم انداز خاص و دیدگاه ویژه ساخته می‌شوند و آنچه از مشاهده استخراج می‌شود به موقعیت ناظر در آن وضعیت، بستگی دارد. در ادامه آنچه از تحلیلی داده‌ها استخراج می‌شود براساس سؤالات پرسیده شده توسط محقق شکل می‌گیرد (ویلینگ و روجرز، ۲۰۰۸). همان‌طور که دی<sup>۲</sup> (۱۹۹۹) می‌گوید: حتی اگر قبول

---

1. Baturina

2. Dey

کنیم که طبقات کشف می‌شوند، آنچه کشف می‌شود براساس آن چیزی است که جستجو می‌شود؛ بنابراین نظریه داده بنیاد به خاطر عدم توجه کافی به نقش سؤالات پرسیده شده از مشاهدات، مورد نقد قرار می‌گیرد. در این رابطه استنلی و وایز<sup>۱</sup> (۱۹۸۳) بیان می‌کند که تا زمانی که به سؤال "تئوری زمینه‌ای چه زمینه‌ای دارد؟" توجه نشود، این رویکرد یک اثبات‌گرایی استقرایی است؛ بنابراین در این پژوهش، هنگامی که به نقش و ذهنیت گروه تحلیل‌کننده و مصاحبه‌شونده توجه نمی‌شود و صرفاً به دنبال کشف طبقات مستتر در داده است، طبقات حاصل شده کمتر توانسته است تفاوت دو گروه خبره و ناشی را ظاهر کند. درحالی که در گروه تحلیل وظیفه شناختی، به دید و فرضیات محقق توجه شده و علاوه بر آن ادراکات و تصورات مصاحبه‌شونده نیز مدنظر قرار می‌گیرد یعنی با یک رویکرد پدیدارشناسی با داده‌ها برخورد شده است که در نتیجه، طبقات حاصل، به سمت مشخص کردن تفاوت افراد خبره و ناشی حرکت کرده‌اند.

البته نسخه‌های سازنده‌گرایی اجتماعی از نظریه داده بنیاد (مانند چارمز<sup>۲</sup> ۱۹۹۰، ۲۰۰۶)، به این محدودیت‌ها توجه داشته و سعی در حل آن داشته‌اند و نظریه داده بنیاد بازتابی را گسترش داده‌اند؛ که بیان می‌کند طبقات و دسته‌بندی‌ها نمی‌تواند صرفاً از داده‌ها ظاهر شود زیرا از قبل طبقه‌بندی وجود ندارد و در طول فرآیند تحقیق این طبقات ساخته می‌شود. این نسخه‌های سازنده‌گرا اجتماعی، دو موضع مختلف را قبول دارند. دسته اول یک موضع ملایم و نسبی از سازنده‌گرا را قبول دارد. آن‌ها گرایش‌ات نظریه داده بنیاد را رها نکرده ولی قبول دارند که یک دید اجتماعی وجود ندارد و فرضیات محقق و توقعات او، تئوری حاصل از داده‌ها را شکل می‌دهد. این موضع شبیه معرفت‌شناسی رویکرد هرمنوتیک در تحقیقات پدیدارشناسی است. در دومین موضع، محقق جستجو برای آنچه در حقیقت اتفاق می‌افتد را رها کرده و به جای آن ساخت اجتماعی که توسط محقق و مشارکت‌کننده، ایجاد می‌شود را ملاک کار قرار می‌دهد. چنین دیدگاهی، نقش زبان را در ساخت تئوری مورد توجه قرار می‌دهد که باعث نزدیک شدن روند، به مفهوم "گفتمان" می‌شود؛ بنابراین

- 
1. Stanley & Wise
  2. Charmaz



در کل می‌توان گفت چنین تغییراتی در تئوری داده بنیاد، می‌تواند باعث توقف این روش شود.

شاید بتوان علت دیگر نتایج را در این نکته یافت که در این پژوهش، بیش از آنکه جنبه روانشناسی اجتماعی داشته باشد، جنبه روانشناسی داشته و به تجربه مدیران و ادراک آنها از موقعیت‌ها می‌پردازد در حالی که نظریه داده بنیاد، ریشه در جامعه‌شناسی دارد. هرچند در سال‌های اخیر این رویکرد (شکل جدید آن) به عنوان یک روش کیفی در تحقیقات روانشناسی به کار برده می‌شود (مانند اسمیت، هار و وان لنگنهوو<sup>۱</sup>، ۱۹۹۵؛ هویت<sup>۲</sup>، ۲۰۱۰؛ فورست<sup>۳</sup>، ۲۰۱۱) ولی مناسب بودن آن به عنوان یک روش تحقیقاتی در حیطه روانشناسی مورد سؤال است. در واقع در حیطه تحقیقات روانشناسی، مصاحبه‌شونده، در رابطه با طبیعت یک تجربه (نه آشکارسازی فرآیند اجتماعی)، مورد سؤال قرار می‌گیرد و محقق به دنبال بررسی معانی تجارب خاص افراد به وسیله‌ی مصاحبه‌های تک هست. سپس مصاحبه‌گران، از صحبت‌های مصاحبه‌شونده، رونوشت تهیه کرده و با استفاده از نظریه داده بنیاد، کدگذاری می‌کند. نتیجه این کار یک نقشه سیستماتیک و منظم از مفاهیم و طبقات براساس احساسات و ادراک مصاحبه‌شونده از تجاربی که داشته است. هرچند چنین نقشه‌ای، شاید بتواند یک فهم از ساختار تجارب شرکت کنندگان فراهم سازد ولی این ساختار یک تئوری نیست. در واقع چنین نقشه‌هایی براساس تجارب، بیش از آنکه یک اکتشاف و گسترش تئوری و نظریه باشد، یک نقشه توصیفی است. به نظر می‌رسد، هنگامی که سؤال تحقیق درباره طبیعت تجربه افراد است، متد تحقیق بیشتر به سمت رویکرد پدیدارشناسی حرکت می‌کند و تکنیک نظریه داده بنیاد (ترجیحاً شکل کامل آن)، برای مطالعه فرآیند روانشناسی اجتماعی کاربرد دارد؛ بنابراین در این پژوهش که ذات مصاحبه‌ها سؤال درباره تجربه افراد است، نتایج یا رویکرد پدیدارشناسی، نسبت به رویکرد اثبات‌گرایی در نظریه داده بنیاد، برتری نشان داده‌اند.

1. Smith, Harre & Van Langenhove
2. Howitt
3. Frost

در رابطه با محدودیت‌های تحقیق می‌توان به تعداد کم افراد گروه خبره و ناشی و تعداد کم مصاحبه‌ها اشاره کرد. با توجه به اینکه برای هر مصاحبه، حدود ۴ ساعت از زمان مدیر مربوطه، در اختیار مصاحبه‌گزار قرار می‌گرفت، این امر برای سازمان هزینه‌بر بوده و همچنین جلب رضایت مدیران بیشتر برای همکاری با دشواری مواجه شد و به محض آنکه احساس شد، مطالب ذکر شده به سمت تکرار می‌رود، روند نمونه‌گیری متوقف شد. شاید با اتخاذ نمونه بزرگتر، بتوان نتایج بیشتری را به دست آورد. همچنین مقایسه کدگذاری در نظریه داده‌بنیاد، در دو رهیافت متفاوت نظامند و ساختارگرایانه (با توجه به ریشه‌های پدیدارشناسی این روش) می‌تواند اطلاعات مفیدی را در اختیار محققین قرار دهد.

### منابع

- استراس، آنسلم و کوربین، جولیت، ام (۱۳۹۰). اصول روش تحقیق کیفی: نظریه‌های مبانی، رویه‌ها و شیوه‌ها (مترجم: بیوک محمدی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نشر اثر اصلی ۱۹۹۰).
- افشار، ابراهیم (۱۳۹۴). پُر، اما ناپرداخته! نقدی بر کتاب روش تحقیق در علم اطلاعات و دانش‌شناسی، اطلاع‌رسانی و ارتباطات، ۲، ۱۳۰-۱۲۱.
- امامی سیگارودی، عبدالحسین؛ دهقان نیری، نتهید؛ رهنورد، زهرا و نوری سعید، علی (۱۳۹۱)، «روش‌شناسی تحقیق کیفی: پدیدارشناسی». پرستاری و مامایی جامع‌نگر، ۲۲(۶۸)، ۵۶-۶۳. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- برگر، پتر و لوکمان، توماس (۱۳۹۴). ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت (فریبرز محمدی، مترجم). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (نشر اثر اصلی ۱۹۶۰).
- بهشتی، صمد و رضایت، غلامحسین (۱۳۹۴). تحلیل داده‌های کیفی با نرم‌افزار NVIVO، تهران: سخنوران.
- دانایی‌فرد، حسن؛ الوانی، سید مهدی و آذر، عادل (۱۳۹۲). روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع، انتشارات صفار.

دانائی فرد، حسن و امامی، سید مجتبی (۱۳۸۶). «استراتژی‌های پژوهش کیفی: تأملی بر نظریه پردازی داده بنیاد». *اندیشه مدیریت*، ۱(۲)، ۷۶-۶۹.

عاطفه اژه‌ای (۱۳۹۵). بررسی ترس از ارزیابی AC به‌عنوان میانجی در رابطه‌ی پهنای نقش و ساختار سازمانی با فرآیند اثربخشی استراتژیک و تحلیل کیفی آن. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان: اصفهان.

عزیزپوریان، علی حسن؛ اسلام‌پناه، مریم؛ کرم‌افروز، محمدجواد؛ ملکیان، فرامرز و کاویانی، الهام (۱۳۹۸). ساخت و اعتباریابی پرسشنامه نظام آموزش کارآفرینی در هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای. *فصلنامه اندازه‌گیری تربیتی*، ۹(۳۶)، ۴۸-۱۹.

عسکری‌پور، طالب؛ کاظمی، الهه؛ آقائی، حامد و مرزبان، مصطفی (۱۳۹۴). ارزیابی و مقایسه روش‌های منطق‌فازی و تحلیل سلسله‌مراتبی در رتبه‌بندی و تحلیل کمی خطرهای ایمنی، مطالعه موردی: یک نیروگاه سیکل ترکیبی، *مجله ارتقاء ایمنی و پیشگیری از مصدومیت‌ها*، ۳(۳)، ۱۶۹-۱۷۴.

گال، مریدت؛ بورگ، والتر و گال، جوئیس (۱۳۸۲). روش‌های تحلیل کمی و کیفی در علوم تربیتی و روانشناسی (احمدرضا نصر، حمیدرضا عریضی، محمود ابوالقاسمی، محمدجعفر پاک‌سرشت، علیرضا کیامنش، خسرو باقری و همکاران، مترجمان) (۱ ج). تهران: سمت (نشر اثر اصلی ۱۹۹۶).

منظمی تبار، فریبا؛ کردنوقابی، رسول؛ رشید، خسرو و یعقوبی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). ساخت و اعتباریابی آزمون خرد براساس مؤلفه‌های ایرانی. *فصلنامه اندازه‌گیری تربیتی*، ۹(۳۶)، ۱۱۷-۹۱.

Annells, M (1996). Grounded theory method: Philosophical perspectives, paradigm of inquiry, and post modernism. *Qualitative health research*, 6(3), 379- 393.

Baturina, D. (2015). In expectation of the theory: Grounded theory method. *Metodički obzori: časopis za odgojno-obrazovnu teoriju i praksu*, 10(21), 77-90.

- Böhm, A. (2004). Theoretical coding: text analysis in grounded theory. In Dans U. Flick, E. V. Kardorff, & I. Steinke (Eds.), *A companion to qualitative research* (pp. 270-275). London: SAGE Publication.
- Bryant, A. (2009). Grounded theory and pragmatism: The curious case of Anselm Strauss. In *Forum Qualitative Sozialforschung/Forum: Qualitative Social Research*, 10(3).
- Charmaz, K. (2000). Constructivist and objectivist grounded theory. In N. K. Denzin and Y. Lincoln (eds), *Handbook of Qualitative Research* (pp. 509–535)(2<sup>nd</sup> ed). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Charmaz, K. (2006). *Constructive grounded theory*, thousand Oaks, CA: sage.
- Charmaz, K. (2013). Grounded theory methods in social justice research. In N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (Eds.), *Strategies of qualitative inquiry* (4th ed., pp. 291–336). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Charmaz, K. (1990). Discovering chronic illness: Using grounded theory. *Social Science and Medicine*, 30,1161–1172.
- Coffey, A., B. Holbrook and P. Atkinson (1996). *Qualitative Data Analysis: Technologies and, Sociological Research Online*, 1(1), 1-12.
- Corbin, J., & Strauss, A. (2008). *Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory* (3<sup>rd</sup> ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Corbin, J., & Strauss, A. (2015). *Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory* (4th ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Crandall, B., Klein, G., & Hoffman, R. R. (2006). *Working Minds: A practitioner's Guide to cognitive task analysis*. London: MIT.
- Dew, N., Read, S., Sarasvathy, S. D., & Wiltbank, R. (2009). Effectual versus predictive logics in entrepreneurial decision-making: Differences between experts and novices. *Journal of business venturing*, 24(4), 287-309.
- Dey, I. (1999). *Grounding Grounded Theory: Guidelines for Qualitative Inquiry*. London: Academic Press
- Fielding, N. G., & Lee, R. M. (1995). Confronting CAQDAS: Choice and contingency. *Studies in qualitative methodology*, 5, 1-23.
- Frost, N. (2011). *Qualitative research methods in psychology: Combining core approaches*. McGraw-Hill Education (UK).
- Geiger, S., & Turley, D. (2003). Grounded theory in sales research: an investigation of salespeople's client relationships. *Journal of Business & Industrial Marketing*. 18(6/7), 580-594.
- Gignoux, A, C (2005). *Initiation à l'intertextualité*. Paris: Ellipses
- Glaser, B. G. (1978). *Theoretical Sensitivity*. Mill Valley, CA: Sociology Press.

- Glaser, B.G. (1992) *Emergence vs. Forcing: Basics of Grounded Theory Analysis*. Mill Valley, CA: The Sociology Press.
- Heath, H., & Cowley, S. (2004). Developing a grounded theory approach: A comparison of Glaser and Strauss. *International Journal of Nursing Studies*, 41, 141–150.
- Howitt, D. (2010). *Introduction to Qualitative methods in psychology*. England: Pearson.
- Lonkila, M. (1995). Grounded theory as an emerging paradigm for computer-assisted qualitative data analysis. In U. Kelle (Ed.), *Computer-aided qualitative data analysis: Theory, methods and practice* (pp. 41-51). London: Sage.
- Milliken, P. J & Schreiber, R. S (2001) Constructing and deconstructing: grounded theory in a post modern world, In Schreiber & P. N. Stern (Eds.). *using grounded theory in nursing* (pp. 35-54). Springer.
- Nielsen, J. (1990). *Hypertext and Hypermedia*. New York: Academic Press.
- Piégay-Gros, N (1996). *Introduction à l'intertextualité*. Dunod: paris
- Smith, J., Harre, R. and Van Langenhove, L. (eds) (1995). *Rethinking Methods in Psychology* (pp. 1–9). London: Sage.
- Stanley, Liz and Sue Wise (1983). *Breaking Out: Feminist Consciousness and Feminist Research*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Sternquist, B., & Chen, Z. (2006). Food retail buyer behaviour in the People's Republic of China: a grounded theory model. *Qualitative Market Research: An International Journal*. 9(3),243-265.
- Strauss, A., & Corbin, J. (1998). *Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory* (2nd Ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
- Strauss, A., & Corbin, J. (2015). *Basics of qualitative research: Grounded theory procedures and techniques*. Newbury Park, CA: Sage.
- Strauss, A., Corbin J. (1990). *Basics of qualitative research. Grounded theory procedure san technique*. London: Sage Publications.
- Timonen, V., Foley, G., & Conlon, C. (2018). Challenges when using grounded theory: A pragmatic introduction to doing GT research. *International Journal of Qualitative Methods*, 17(1).
- Willig, C., & Rogers, W. S. (Eds.). (2008). *The SAGE handbook of qualitative research in psychology*. Sage.